



آزاده ، ټولنيزه ، فرهنگي
او نشراتي ارگان

بسم الله الرحمن الرحيم
د سعيدافغاني د سولې او تفاهم ، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

استقامت په ژوند کې او متانت په کارنو کې
د موفقیت راز دی . « سعيد افغاني »



Dr. M. Said Said Afghani

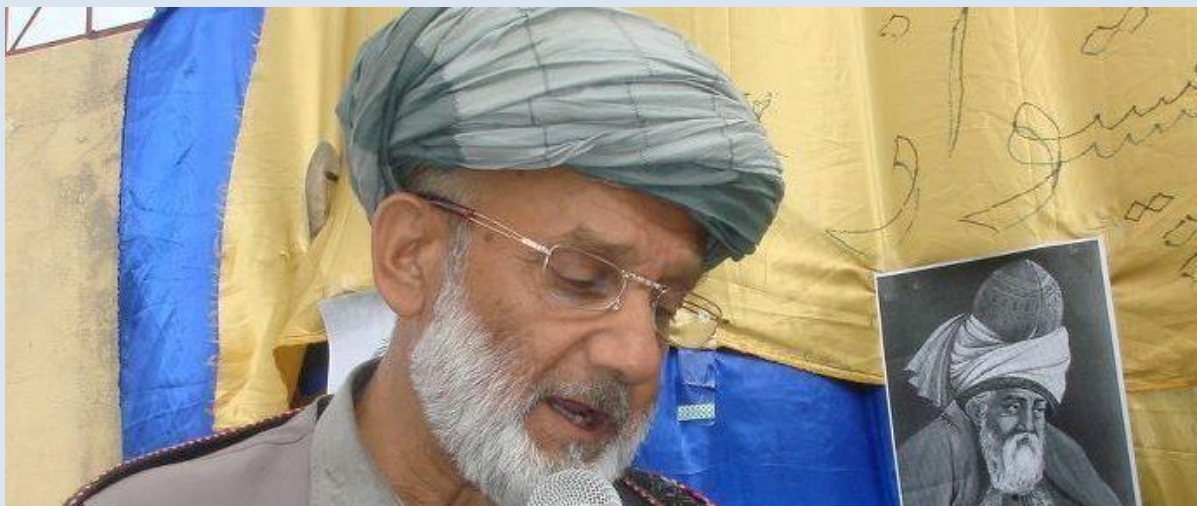
د سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!

شعر از : الفت « ملزم » - شهر تالقان

ارسالی عبد الله (عابد کابلی)

استقباليه الفت « ملزم »

از منظومه مثنوی "بازگشت" کاظم کاظمی



اهدا به مهاجرین افغانی مقیم ایران که سالهای است شلاق توهین و تحقیر و تهدید و زندان و حتی اعدام جمهوری باصطلاح اسلامی (صفوی) ایران را تحمل کرده و صدای مظلومیت شان همیشه در گلو های شان خفه شده است.

مثنوی زیر سروده‌ی الفت ملزم است که در دو بخش و در پیوند مثنوی "بازگشت" کاظم کاظمی سروده شده است .

افغانستان امروز در نظر دارد با این شاعر گرامی که در شهر تالقان مرکز ولایت تخار زندگی می کند، گفتگوی ویژه ترتیب و آنرا به نشر سپارد .

هره لیکنه دلیکوال خپل نظر دی او خپله دلیکوال اند څرگندوی
استفاده از مطالب سایت « ارگان نشراتی صلح و تفاهم سعید افغانی » با ذکر مأخذ آن آزاد است

سواره رفتی و اینک پیاده می‌آیی

سحر به سردی سرمای جاده می‌آیی
سواره رفتی و اینک پیاده می‌آیی
شنیدم آنچه که داری نهاده می‌آیی
فدای آمدنت من، چه ساده می‌آیی
بیابان شهر خودت باش و شهر یاری کن
و غاصبان ستم پیشه را فراری کن
بیا که کار تو سنگین و سفره ات خالی ست
و نیست کار برایت، که هست حمالی ست
نداشت آنچه به کف کودکت عروسک بود
که داشت، آبله و سُرخک و هم خروسک بود
غریبه ای که به کف مدرک و اقامه نداشت
چه غم که طفلک وی روز عید جامه نداشت
مکن درنگ که از شیره ات شراب کند
و سهم نان تو آجر، به خود کباب کنند
به سنگ سنگ بنا ها نشان گنج تو است
چه گنج ها که در آنجا ز دست رنج تو است
بیا ز دست مده فرصت طلایی را
و نان بازوی خود خور نه از گدایی را

زبون مباش که بیگانه ات فریب کند
تمام رنج حلال تو را به جیب کند
دگر مباش در انجا که بد رگت گویند
بجای لطف و نوازش «پدر سگ»ت گویند
به خاک و مزرعه ی خود بیا که کار کنیم
بهار نامده ما شهر را بهار کنیم
بیا که مدفن محمود بت شکن اینجا ست
تمام مردم آزاده را وطن اینجا ست
حراست از حرم پاک مادرت فرض است
و پاسداری ناموس خواهرت فرض است
برای مام وطن از سرت دریغ مکن
مگر به مفت سرت را نثار تیغ مکن
بیا و در قفس سینه ام قناری شو
سرور آور ایام سوگواری شو
دگر زنجست بوم و کلاغ قصه مکن
به جز شگفتن گل های باغ قصه مکن
بیا که تازه کنم خاطر نیاکانت
ز رخس و رستم و تهمینه و سمنگانت
حدیث دختر مهرباب و کابلت گوی
هم از تولد رستم به زابلت گویم

بیا که بلخ کهن زادگاه زردشت است
نه اصفهان و مداین، نه مشهد و رشت است
بیا که مامن «سینا» و «مولوی» اینجا است
روی اینجاست به شهر «ناصر خسرو» که می
هرات روضه ی «جامی» و «پیر انصار» است
نشان فخر و مباحثات ما چه بسیار است
بیا برهنه گی ات را به فصل سرد بگ
غم گرسنگی ات را به آه و درد بگو
بیا که جاده دراز است و فصل، سرد و خنک
و پات لاغر و کفشت ظریف و جامه تنک
مگر چه چاره که مهمان غریب و ناچار است
و میزبان به ظاهر شفیق، مکار است

جمعه جم

بخش پایانی مثنوی «الف ملتزم» در پیوند به مثنوی «غربت» کاظم کاظمی

چه شد که هموطنم باز خسته می آیی
به سوی خانه به قلب شکسته می آیی
مگر ز شهر طلایی چه زود برگشتی
بیا بگو که در آن جا چه بود برگشتی

بگو که کشور سبز و سفید را دیدی
حریم کعبه ی وصل امید را دیدی
مگر نبود که با صد امید می رفتی
به سوی شهر مراد و مرید می رفتی
بیا که عقده ی دل‌های بسته باز کنیم
به صحن مسجد «مولا علی» نماز کنیم
به شهر مشهد اگر پیکر رضا خفته
کسی نگفت «علی مرتضی» کجا خفته
بیا که ژنده ی شیر خدا بلند شده
ز نام نامی او بلخ ارجمند شده
ببین که مشهد پاک «حسین» گلرنگ است
سرامام شهیدان به شهر «ارهنگ» است
مگر نه خرقه پاک رسول اینجا بود
تمام حاجت اهل قبول اینجا بود
دو نکته گویمت ای هموطن و خوب بدان
که آریای کهن بلخ بوده نی همدان
مگر نه جمجمه ی جم به شهر بلخ بود
بیان حرف حقیقت همیشه تلخ بود

عسل به کام حسودان مباد تلخ کنیم
اگر حکایت سامانیان بلخ کنیم
کمی سخن اگر از عهد باستان گوئیم
حدیث «رودکی» و جوی مولیان گوئیم
چرا ز فتنه‌ی همسایه‌ها فغان نکنیم
غم شکستن بت‌های بامیان نکنیم
فقط دو رویی همسایه‌های نامرد است
که رنگ سرخ تو و من به هر کجا زرد است
ببین که شهرت ما را چسان کنند نهان
که «سید جمال» اسد آبادی است و از ایران
چه دوستان به ظاهر شفیق و خوشبین‌اند
که غیر ذلت ما فخر خود نمی‌بینند
چو با غریبی و غربت غریب و پست شدیم
به نام زشت، سزاوار هرچه هست شدیم
و من مناظره با شعر و شاعری نکنم
به سر خیال بزرگی و برتری نکنم
که من نه شاعر مشهورم و نه استادم
فقط ز حلقه‌ی مدح و تملق آزادم

سر مناظره با کاظمی نبوده مرا
درود باد که ذم کرده یا ستوده مرا
اگر چه پیر شدم طفل کوچه سخنام
که کاظمی گل زیبا و من خس چمنام
چرا که یاد تبار و گذشته‌گان نکنیم
حکایت پسر «لیث» و «سیستان» نکنیم
بیا که روح «سنایی» در انتظار تو است
روان «رابعه» حیران و بی‌قرار تو است
اگر رفیق شفیق است و میزبان ساقی ست
بیاد باد که دنبال داستان باقی است

الفت ملزم – شهر تالقان / دلو 1390

«ارهنگ» نام شهری بوده در ولایت قندز که اکنون ولسوالی «امام صاحب» نام دارد